

کرده‌ام توبه به دست صنم باده‌فروش... (تحلیل یک آیین فراموش شده)

دکتر خیرا... محمودی - میثم حاجی‌پور

دانشیار دانشگاه سلمان فارسی کازرون - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

چکیده

توبه اولین مقام سیر و سلوک و از اصطلاحات عرفانی است که به صورت ترکیب «توبه کردن بر دست...» در گذر زمان کارکردها و معانی متفاوتی یافته و از دربار پادشاهان تا جامعه دین‌داران و حکومتیان و حتی در ادبیات مغانه و قلندری بازتاب گوناگونی را به نمایش گذاشته است. توبه، دو وجه درونی و بیرونی دارد. در وجه درونی، شخص توبه‌کار از خطایی که مرتکب شده در پیشگاه پروردگار استغفار می‌کند و از عمل خویش پشیمان است و پروردگار نیز توفیق توبه را شامل حال بنده خطاکار می‌کند. اما وجه بیرونی، صورت نمودیافته و انفعالی وجه درونی است. در این وجه، توبه‌کار برای احیای حیثیت و ترمیم هویت اجتماعی خویش، در عمل به توبه خود با مراجعه به شخصیتی مقبول رسمیت می‌بخشد و بر دست پیر و... توبه می‌نماید. در این مقاله وجه بیرونی توبه با رویکردی به ترکیب «توبه کردن بر [= به] دست...» بررسی و تحلیل شده و بازتاب ترکیب یادشده از آیین تا تعبیرات کنایی در میان متصوفه، جامعه دین‌داران، حکومتیان، ادبیات مغانه و... نیز طبقه‌بندی و تحلیل شده است. نیز به آیین‌هایی که با محوریت «بر دست کسی» شکل گرفته‌اند، اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: توبه، توبه کردن بر دست کسی، آیین‌های خانقاهی، ادبیات رندانه و قلندری، ترکیبات کنایی.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۸/۱۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱۱/۱۹

Email: m.hajipour31@ut.ac.ir

مقدمه

«توبه» را در لغت «رجوع» و «بازگشت» گفته‌اند^(۱) (هجویری ۱۳۸۴: ۴۳۰؛ نحاس ۱۴۲۱ ق: ۴۳؛ قشیری ۱۳۸۵: ۱۳۷؛ لاهیجی ۱۳۸۵: ۲۱۸؛ تهانوی ۱۴۰۴ق) و در اصطلاح صوفیان، توبه، بازگشتن از معصیت به سوی حق و طاعت پروردگار است از بیم عقوبت و آن‌گاه قیام کردن برای ادای جمیع حقوق ضایع‌شده پروردگار. به عبارت دیگر، توبه عبارت است از علم به عقوبت گناه و خطر و آفت آن، که منجر به پشیمانی و ندامت می‌گردد و از این رهگذر شخص توبه‌کار در صدد تلافی و تدارک برمی‌آید و عزم جزم می‌کند تا آن گناه را ترک کند. بنابراین توبه با سه شرط ندامت بر ارتکاب گناه در گذشته، ترک معصیت در زمان حال و تصمیم بر ترک گناه در آینده تحقق می‌یابد.^(۲) (نک: هجویری ۱۳۸۴: ۵۶۸؛ غزالی طوسی ۱۳۶۱، ج ۲: ۳۳۳-۳۳۴؛ جرجانی ۱۹۷۱م: کاشانی ۱۳۸۱: ۳۷۰؛ تهانوی ۱۴۰۴ق؛ فروزانفر ۱۳۶۱: ۸۹۹) امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

«عبادت جز به توبه راست نیاید که حق تعالی توبه را مقدم گردانید بر عبادت» (عطار ۱۳۲۲ق: ۱۴)

در طریق سیر الی الله، توبه رکن اساسی سلوک و اولین قدمی است که سالک باید در طریقت بردارد (غزالی طوسی ۱۳۶۱، ج ۲: ۳۱۷؛ سه‌رودی ۱۳۸۴: ۱۸۰) و آن، پیمان صادقانه دل سالک است بر ترک معاصی، به شرط اخلاص و صدق. به عبارت دیگر، اساس جمله مقامات سالک و اصل همه منازلات و معاملات قلبی و قالبی او توبه است؛ چنانکه پروردگار در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَتُوبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (حجرات ۴۹: ۱۱) (آملی ۱۳۷۹ق: ۱۶).

در اصطلاحات صوفیه توبه را «باب‌الابواب» می‌خوانند، زیرا اولین چیزی که سالک به واسطه آن به مقام قرب احدیت واصل می‌شود، توبه است. (لاهیجی ۱۳۸۵: ۲۱۸)

هر چند در قرآن کریم فعل «تاب» و مشتقات آن، هم به خدا اسناد داده شده است و هم به بنده، اما توبه خدا با توبه بنده تفاوت بسیار دارد. توبه بنده بازگشتن به سوی پروردگار است همراه با ترک معصیت و تصمیم بر عدم ارتکاب آن. به عبارت دیگر، توبه بنده از سه عامل به وجود می‌آید: علم به عقوبت گناه، ندامت از ارتکاب آن و اراده تلافی و تدارک مافات (فروزانفر ۱۳۶۱: ۲۰۵). حال آنکه توبه خدا بازگشت به بنده است همراه با مغفرت و رحمت به او و نیز توأم است با موفق گردانیدن بنده به توبه و استغفار. (قرشی ۱۳۶۱: ذیل توب)

توبه در اصل صفت حق تعالی است و عبد محل ظهور آن صفت است، به همین سبب پروردگار را «توآب» می‌نامیم. بازگشت خدای مهربان به سوی بنده از بازگشت بنده بیشتر است، بنابراین صیغه مبالغه «توآب» همه جای قرآن صفت خداوند است: «هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره ۱: ۵۴، ۱۲۸ و...); ولی درباره بندگان همه جا به شکل اسم فاعل آمده است مانند «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» (توبه ۹: ۱۱۲)، مگر در یک مورد که صفت توآب به بنده نسبت داده شده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.» (بقره ۱: ۲۲۲) (قرشی ۱۳۶۱: ذیل توب)

توآب هرگاه در مورد مخلوق به کار رود، به معنی «توبه کننده» است و درباره پروردگار به معنای «توبه پذیری» است. البته با توجه به اینکه معنی لغوی توبه، رجوع است، پس خداوند هم «توبه کننده» است، یعنی بسیار رجوع کننده بر بندگان. در قرآن کریم، فعل «تاب» هرگاه مستند به حق باشد به «علی» (نساء ۴: ۱۷؛ بقره ۱: ۳۷ و ۱۶۰ و...) و هرگاه به بنده اسناد یابد به «الی» متعدی می‌شود (فرقان ۲۵: ۷۱؛ بقره ۱: ۵۴؛ تحریم ۶۶: ۸ و...) (فتوحات مکیه به نقل از فروزانفر ۱۳۶۱: ۹۰۰)

وجوه توبه

اصل توبه پشیمانی است: «التوبه ندم بالقلب و استغفار باللسان و ترک بالجوارح و

اضمار ان لایعود». (تمیمی آمدی ۱۳۶۶: ۱۹۴). هرگاه بر دست بنده‌ای خطا صورت گیرد، بایستی در پیشگاه پروردگار از گناهی که مرتکب شده توبه کند و همیشه در اندوه و حسرت باشد و لحظه‌ای از گریستن و زاری و تضرع غافل نشود^(۳) (غزالی طوسی ۱۳۶۱، ج ۲: ۳۳۲). بنابراین، توبه بیداری روح است از بی‌خبری و غفلت، و مبدأ تحول و سرمنشأ تغییر راه زندگی است. این حالت به گونه‌ای است که گنهکار از راه‌های ناصوابی که طی کرده است، خبردار و از گذشته خود منزجر می‌شود.

عطار در منطق‌الطیر می‌گوید:

گر نبودی مرد تائب را قبول	کی بدی هر شب برای او نزول
گر گنه کردی در او هست باز	توبه کن کاین در نخواهد شد فراز
گر درآیی از در صدقی دمی	صد فتوحت پیش بازآید همی

(عطار ۱۳۸۳: ۳۱۳)

با توجه به پشیمانی درونی توبه‌کار و نیز فعلیتی که وی برای اثبات توبه خویش به ظهور می‌رساند، برای توبه دو وجه درونی [= عقیدتی] و بیرونی [= ظاهری] وجود دارد:

الف. وجه درونی [= عقیدتی]

توبه عنایت و لطف الهی است که به بندگان عاصی - که از گناه خویش پشیمان‌اند - عطا می‌شود. به عبارت دیگر، آفریدگار توبه‌کار نادم را یاری می‌رساند تا توفیق استغفار بیابد. در قرآن کریم توبه امری قلبی است که از سوی حق شامل حال بندگان می‌گردد: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» (توبه ۹: ۱۱۸) یعنی حق تعالی «توبه داد ایشان را تا توبه کردند» (سورآبادی ۱۳۸۰، ج ۲: ۹۹۲). نیز در تفسیر کشف‌الاسرار آمده است که پروردگار خطاب به بنده خویش می‌فرماید: «عبدی تا من توبه ندام، تو توبه نکردی؛ تا نخواندم، نیامدی؛ توبه دادن از من، توبه پذیرفتن بر من.»^(۴) (رشیدالدین میبیدی ۱۳۸۲، ج ۹: ۳۲)

اوحدی مراغه‌ای در این باره سروده است:

توبه تا خود کنی تو، خام آید توبه کایزد دهد تمام آید
(اوحدی مراغه‌ای (۱۳۷۵: ۵۹۶)

تکیه کردن بر خداوند در مقام توبه از ویژگی‌های اندیشه دینی است. حضرت سجاد (ع) در مناجات خود در این باره می‌فرماید: «الهی انت الذی فتحت لعبادک باباً الی عفوک سمیته التوبه فقلت توبوا الی الله توبهً نصوحاً» (شیخ عباس قمی (۱۳۸۲: ۲۴۷)

آنچه در متون صوفیه درباره توبه آمده است، بیشتر بر همین وجه درونی دلالت دارد؛ از این رو توبه در این گونه متون بازتاب همان مفهوم قلبی، یعنی بازگشت از گناه و ندامت بر فعل آن است. در این حال، توبه‌کار در پیشگاه خداوند از فعل خطایی که مرتکب شده است، استغفار می‌کند و از پروردگار می‌خواهد تا او را در این راه یاری دهد.

ب. وجه بیرونی [= ظاهری]

وجه بیرونی توبه صورت ظاهری و انفعالی وجه درونی است. در اعتقاد اهل سلوک، توبه باید بر دست پیرِ کاردانِ راه‌رفته انجام گیرد. بنده گناهکار برای احیای حیثیت و ترمیم هویت اجتماعی خویش، در واقع به توبه خود با تأیید شخصیتی مقبول، رسمیت می‌دهد؛ بدین منظور در محضر شیخ یا پیر حاضر می‌شود و برای توبه کردن دست در دست شیخ می‌گذارد و بر دست شیخ توبه می‌کند.

راز شیرازی از عرفای شیعی متأخر (متوفی ۱۲۷۶ق)، در کتاب *قوائم الانوار* و *طوالع الاسرار* تصریح می‌کند که توبه باید به دست پیر عشق و ولی راه‌رفته راه‌دانی باشد که سلسله جلیله او منتهی گردد به حضرت معصوم (ع)؛ زیرا توبه به دست چنین پیری بیعت به دست حضرت رسول (ص) و حضرت علی مرتضی (ع) است و بیعت به دست این بزرگان، بیعت به دست حق تعالی است (راز شیرازی

(۱۳۸۳: ۱۸۰)

توبه کردن بر دست کسی در فرهنگ‌های فارسی

عبارت «توبه کردن بر دست کسی» از تمام فرهنگ‌ها فوت شده و در هیچ‌کدام از فرهنگ‌های فارسی موجود نیامده است؛ مگر فرهنگ سخن (۱۳۸۱) که اشاره‌وار ذیل «توبه» آورده است:

«بر دست (به دست) کسی توبه کردن (یافتن): با پند و اندرز و در حضور او توبه کردن.»

اما چنانکه در ادامه همین مقاله خواهیم دید، دایره کاربرد این عبارت به مراتب گسترده‌تر از آن چیزی است که در فرهنگ سخن آمده است.

«دست» و اهمیت آن در توبه کردن

حوزه قاموسی بسیاری از آیین‌ها ریشه در باورهای عامیانه دارد. از رهگذر اعتقادات مردمی، آیین‌ها به تدریج از دایره قاموسی فراتر می‌روند و در حالت کنایی ایفای نقش می‌کنند. بنابراین در روند تکاملی هر آیین، سه مرحله را می‌توان در نظر گرفت: مرحله‌ای که درک بشر از واژگان مصطلح برای یک آیین، حوزه قاموسی، یعنی همان واژگان قراردادی است. در مرحله بعد، کم‌کم رنگ آیینی تعبیرات قراردادی آشکار می‌شود و آیین‌ها در مدت زمان مدیدی در فرهنگ بشری به ایفای نقش می‌پردازند. رفته رفته استعمال روزافزون آیین، حوزه کارکرد آن از انحصار قومی خاص فراتر می‌برد و در میان همه اقشار و صنوف رسوخ می‌کند. در این مرحله است که آیین‌ها گذشته از مفهوم قاموسی و آیینی، تعبیرات کنایی خاصی را نیز برمی‌تابند. این روند دگرذیسی در تمامی آیین‌هایی که ریشه در باور و اعتقادات عامه بشر دارند، وجود دارد.

آیین‌های مردم‌نهاد در جریان شکل‌گیری جوامع بشری پیوسته در راستای تکامل فرهنگ ملل و اقوام مختلف به وجود می‌آیند. این آیین‌ها گاه بدون

پیش‌زمینه قلبی و بر بنیان باورهای اقشار گوناگون جامعه شکل می‌گیرند، بی‌آنکه ارتباطی منطقی میان آنها وجود داشته باشد و گاه چند آیین مختلف، همگی با زنجیره‌ای از باورهای نامرئی یکدیگر را تکامل می‌بخشند. نمونه‌ای از این هسته نامرئی مرکزی «دست» است که در شکل‌گیری آیین‌های مختلف از دیرباز تاکنون نقشی اساسی را ایفا کرده است. هرکدام از آیین‌هایی که به نوعی با «دست» در ارتباطند، بی‌هیچ ارتباط ظاهری، ریشه در باور و اعتقادات بشر دارند. از خانقاه‌های صوفیه تا دربارهای پادشاهی و از زناز مسیحیان تا آیین‌های دین‌مدار، همه و همه با تار و پودی از «دست» - که نمود و نمادی است از فعلیت بخشیدن به اراده قلبی - در هم تنیده شده‌اند.

گرانیگاه مرکزی آیین‌هایی مانند «توبه کردن بر دست کسی»، «بیعت کردن بر دست کسی»، «اسلام آوردن بر دست کسی» و... بر این اصل استوار است که شخص بایستی در حضور پیر یا شیخ یا عالم دینی و ... حاضر شود و دست راست خود را (بلعمی ۱۳۷۳، ج ۳: ۵۷۲-۵۷۳ و ۶۰۶) به علامت عهد و پیمان بستن در دست راست طرف مقابل قرار دهد. پرسشی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود، این است که چه الزامی است که شخص در حضور شیخ یا عالم دینی با دست نهادن در دست او، عمل درونی خود را فعلیت بخشد؟ آیا اقرار زبانی آن هم به دور از حضور شیخ و... برای اثبات حقانیت باور درونی کافی نیست؟ به نظر می‌رسد که پاسخ این پرسش از دو نظر، جنبه نمادین به خود گرفته است: یکی آنکه حضور شخص در محضر شیخ برای زیر پا نهادن غرور و تکبر احتمالی است که ممکن است در نیت درونی شخص خللی ایجاد نماید. با حضور در محضر شیخ، دیو نفس انسان خود را برای سرکشی و عناد، خوار می‌بیند و در صدد طغیان بر نمی‌آید. دو دیگر آنکه همانطور که بر صاحب‌بنظران پوشیده نیست، یکی از معانی «دست راست»، «یمین» است که ارباب لغت معنی

آن را سوگند نوشته‌اند. بنابراین دست راستی که در دست پیر یا شیخ نهاده می‌شود، گذشته از عقد عهد و پیمان، مفهوم «سوگند» نیز در آن مستتر است و بنابراین چنین تعهدی، سوگندی است که شخص با دست راست خویش، آن را ضمانت می‌نماید. از سوی دیگر، «دست راست» در این معنا [سوگند و ضمانت] با سایر آیین‌های مرتبط با دست (مانند خرقه از دست کسی پوشیدن، زنا بستن از دست کسی و...) نیز سازگار است؛ چه در این آیین‌ها، دست در همان مفهوم تعهد و ضمانت ایفای نقش می‌کند. به عبارت دیگر شخص خرقه یا زنا پوشنده، حقیقت خرقه‌ای را که به دست خویش عنایت کرده است، تعهد و ضمانت می‌نماید.

استقصا در تمامی آیین‌هایی که با «دست» در ارتباطند و نیز جست‌وجو در مآخذ شکل‌گیری هر کدام، امری است موقوف به بررسی فرهنگ چند هزار ساله تمدن بشری. اما گذشته از آنکه منابع مکتوب ایران پیش از اسلام بسیار نادرند و دسترسی به متن پاره‌ای از آنها مشکل، بل ناممکن است، برخی دیگر به کلی از میان رفته‌اند و از آنها بیش از یک نام باقی نمانده است. بنابراین در این نوشتار با توجه به منابع موجود، تا حد امکان به بررسی وجوه گوناگون این آیین‌ها پرداخته و کارکردهای مختلف آنها را در منابع ادبی و تاریخی موجود، کاویده و تحلیل کرده‌ایم.

توبه کردن بر دست کسی: اقبال کردن به توبه

آن‌گونه که پیداست پیشینه «توبه کردن بر دست کسی» به روزگار حضرت عیسی (ع) و رواج دین مسیحیت برمی‌گردد. بر اساس حکایتی که در تفسیر سورآبادی آمده است، یکی از راههای تشریف به دین «توبه کردن بر دست پیامبر» خدا بوده است. بنا به روایت سورآبادی مردی بولس‌نام که با ترسایان عداوت داشت، به قصد محاربه با عیسویان روی سوی قسطنطنیه نهاد. از زبان

وی نقل شده است که: در راه «عیسی از آسمان فرو آمد، حمله‌ای به من آورد که تا کی قوم مرا رنجه می‌داری؟ مرا طیانچه‌ای زد و مرا از اسب درافکند و من بر دست او توبه کردم و دین ترسایی گرفتم. خبر در شهر افتاد که بولس دین ترسایی گرفت، عیسی را بدید، از جهودی توبه کرد.» (سورآبادی ۱۳۸۰: ۱۴۷۷-۱۴۷۸) هرچند ردپای این آیین به دوران پیش از اسلام باز می‌گردد، اما با قطعیت نمی‌توان اظهار نظر کرد که بشر از چه زمانی به این آیین گرایش داشته است. اما از شواهد و قراین پیداست که حوزه استعمال قاموسی و آیینی «توبه کردن بر دست کسی» تقریباً هم زمان بوده‌اند. به هر حال، استعمال گسترده این آیین در صدر اسلام و به ویژه در متون بازمانده از سده‌های آغازین پس از هجرت رسول اکرم (ص)، همگی حاکی از آشنایی تام مردم آن عصر با این آیین است. در ادامه نمونه‌هایی از کاربرد مختلف آن را در متون سده‌های پس از اسلام از نظر می‌گذرانیم.

نظام خانقاه و توبه کردن بر [به] دست پیر

در قلمرو تصوف و نظام خانقاه‌ها، «توبه کردن بر دست پیر [= شیخ]» تا حدودی وجهه دینی به خود گرفته است و معمولاً صوفیه از عبارت یادشده معنای قاموسی آن را در نظر داشته‌اند؛ به ویژه که شخص توبه‌کار برای توبه‌کردن در حضور پیر یا شیخ حاضر می‌شده و «بر دست» او توبه می‌کرده است.

۱- توبه از معصیت

اگر از شخصی - خواه صوفی، خواه غیر صوفی - خطایی ظاهر می‌شده است، برای توبه‌کردن بایستی به حضور شیخ مشرف می‌گردیده، بر دست او توبه می‌نموده و تعهد می‌کرده است تا دیگر بار گرد آن گناه نگردد. از این دیدگاه، بیشتر معنای قاموسی ترکیب مورد نظر است.

در تسنیم/المقریین ضمن حکایتی از ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ ق) آمده است که قاضی مهینه به سبب اهانت و خوارداشتی که نسبت به شیخ ابوسعید روا داشت و نیز به دلیل کرامت و بزرگواری که از شیخ در حق خویش دید، «انفعالی عظیم یافت و در پای شیخ افتاد و بر دست شیخ توبه کرد.» (شفیعی‌کدکنی ۱۳۸۶: ۳۰۱)

اوحدی مراغه‌ای در مثنوی جام جم توبه از معاصی و گناهان را «بر دست شیخ» توصیه می‌کند و تأکید دارد بر آنکه به گاه توبه، همراه با دست دادن، دل نیز بایستی با این توبه هم‌سو و هم‌جهت باشد:

تا تو را شهوت و غضب یار است	هر زمان توبه‌ایست در کار است
توبه صابون جامه جان است	توبه زیت چراغ ایمان است...
دست وقتی به توبه‌دانی برد ^(۵)	که ز اوصاف بد توانی مرد...
دست دادی که توبه کردم زود	دست دادی و دل نداد چه سود؟...
دست پیمان بده به این مردان	دست دادی مباحش سرگردان...
دست شیخ ارچه از فتوح ملاست	بر تن بی‌ثبات، دست بلاست...

(اوحدی مراغه‌ای ۱۳۷۵: ۵۹۵-۵۹۷)

سیدای نسفی نیز در ضمن مدح شیخ طریقت، شاه نقشبند، از گناهی که کرده توبه می‌کند:

توبه به لب گفته‌ام جرم به دل کرده‌ام	هرچه ز من سر زده بود سراسر خطا
توبه کنون کرده‌ام بر لب پیمان درست	از ته دل داده‌ام دست به عهد وفا

(سیدای نسفی ۱۳۸۲: ۱۲۰)

۲- توبه و ورود به مسلک تصوف

چنانکه پیشتر ذکر شد، نخستین مرحله از مراحل سلوک، توبه است. پس از اینکه تنبّهی در کسی پیدا شد و در اثر ترغیب و توصیه صاحب‌دلی عزم کرد که در جاده سلوک دینی و اخلاقی پا بگذارد، باید که در مرحله اول بر خود و بر گذشته خود پا بنهد و تولد نوینی پیدا کند. توبه پا نهادن بر گذشته خویش است.

راز شیرازی در کتاب *قوائم الانوار و طوابع الاسرار* می‌گوید:

سالک طالب، شوق الهی و درد طلب در دل او ظاهر می‌شود و به اختیار، بازگشت به حق می‌نماید و طالب سلوک در طریق او می‌شود و این بازگشت قلبی به سوی حق - جلّ علی - معنی توبه است از غفلت سابقه. (راز شیرازی ۱۳۸۳: ۱۷۹)

در *نفحات الانس* در ذکر شیخ الاسلام النامقی الجامی آمده است که وی مردی

امی بوده و در سن بیست و دو سالگی توفیق توبه یافته است:

حضرت شیخ در کتاب *سراج السائرین* آورده است که: بیست و دو ساله بودم که مرا توبه کرامت کرد و چهل ساله بودم که مرا به میان خلق فرستاد. و اکنون شصت و دو ساله‌ام که این کتاب را به فرمان جمع می‌کنم تا این غایت صد و هشتاد هزار مرد است که بر دست ما توبه یافته‌اند. (جامی ۱۳۸۶: ۳۶۳)

نیز در همان کتاب دربارهٔ جوانی که بر دست منصور عمار توبه کرده و به

تصوف گراییده آمده است:

وقتی برنایی بر دست وی [= منصور عمار] توبه کرده و توبه شکسته و از راه برگشته. گفت: هیچ سبب ندانم جز آنکه همراهان اندک دیدی، ملول شدی و وحشت یافتی و برگشتی. (همان: ۶۰)

۳- توبه از تشرف نیافتن به محضر شیخ

در میان ارباب تصوف، به گونه‌ای دیگر نیز آیین توبه کردن بر دست شیخ مرسوم بوده است؛ اما در این حالت دیگر گناهی از کسی صادر نشده است تا بر دست شیخ از معصیت توبه کند، بلکه آن دسته از مسلمانان که حضور شیخ را درک نکرده‌اند، با زیارت شیخ از آن نظر که تا آن زمان به محضر شیخ مشرف نگشته‌اند، بر دست او توبه می‌کنند و با این کار نه همان اظهار ارادت خویش را نسبت به شیخ به اثبات می‌رسانند، بلکه این‌گونه توبه کردن به منزلهٔ ورود به مسلک تصوف نیز هست.

حکایتی که در *اسرار التوحید* دربارهٔ توبه کردن مسلمانان بر دست شیخ ابوسعید

ابوالخیر آمده است، مؤید این ادعاست. در آن هنگام که ابوسعید از دیه «در

دوست» می‌گذشت، مردمی که تا آن زمان به حضور شیخ مشرف نگشته بودند، فوج فوج می‌آمدند و بر دست او توبه می‌کردند و مرید شیخ بوسعید می‌گشتند: شیخ چهل روز آنجا [= دیه در دست] مقام کرد. پس بیشتر از اهل آن دیه بر دست شیخ توبه کردند و همه اهل دیه مرید شیخ گشتند. (محمد بن منور ۱۳۸۶: ۱۹۳)

۴- رجوع به شیخ و دین آوردن

در میان مسلمانان رسم است که پس از رسیدن به سن بلوغ، به حضور شیخ مشرف شوند و بر دست او توبه کنند. «توبه واجب است بر همه کسی، که هر که بالغ شد و کافر است بر وی واجب است توبه کردن، که از کفر توبه کند و اگر مسلمان است و مسلمانی به تقلید مادر و پدر دارد و به زبان می‌گوید و به دل غافل است، واجب است که از آن غفلت توبه کند و چنان کند که دل وی از حقیقت ایمان آگاه شود و خبر یابد.» (غزالی طوسی ۱۳۶۱، ج ۲: ۳۲۰)

در تذکرة الاولیاء ضمن حکایتی از ذوالنون مصری، کودکی پس از رسیدن به سن بلوغ، بنا به اشارت ذوالنون، بر دست وی توبه می‌کند و مسلمان می‌شود: کودکی به نزدیک ذوالنون درآمد و گفت مرا صد هزار دینار است، می‌خواهم که در خدمت تو صرف کنم. ذوالنون گفت: بالغ هستی؟ گفت: نی. گفت: نفقه تو روا نبود، صبر کن تا بالغ شوی. پس چون کودک بالغ گشت، بیامد و بر دست شیخ توبه کرد و آن زرها به درویشان داد. (عطار ۱۳۳۲ ق: ۱۱۸)

توبه و جامعه دین‌داران

حوزه استفاده از این آیین در میان جامعه دین‌داران تا حدودی مشابه نظام خانقاه‌هاست. نزد دین‌داران نه همان توبه کردن از منهیات و مکروهات دینی در حضور عالم دینی و بر دست او انجام می‌گیرد، بلکه شرط ورود به دین را نیز «توبه کردن بر دست...» می‌دانند؛ افزون بر آن، دین‌داران «توبه کردن بر دست کسی» را معادل بیعت کردن نیز به کار برده‌اند.

۱- توبه از معاصی

توبه و رجوع از گناه و نافرمانی حق، وسیله‌ای است که به یاری آن، مجرمان و گناهکاران به رحمت الهی نزدیک می‌شوند و مشمول لطف و عنایت ربّانی می‌گردند.

هرچند در کتب احادیث مانند *الکافی* و *وسایل الشیعه*، ابوابی وجود دارد که بر پوشاندن گناه تأکید دارند و از تظاهر به گناه منع می‌کنند^(۶) (کلینی ۱۳۶۵، ج ۲: ۴۲۸؛ شیخ حر عاملی ۱۴۰۹ق، ج ۱۶: ۶۳)، با این حال در متون ادبی - تاریخی شواهدی است دال بر آن که توبه کردن از گناه و معصیت، نمود ظاهری یافته است و توبه‌کار بایستی به دست شیخ یا عالم ربّانی از معاصی توبه کند.

در *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، دزدی ترک راهزنی را بر دست حسن بصری متعهد می‌شود:

آن مرد [راهزن] به خدمت شیخ زمانه حسن بصری آمد و بر دست او توبه کرد. (عوفی ۱۳۸۶: ۲۱۵)

نیز در *طبقات ناصری* آمده است:

سلطان [صلاح‌الدین]... بر دست آن عالم ربّانی از خمر و جمله معاصی توبه کرد. (منهاج سراج ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۹۲)

ابوالفتوح رازی در تفسیر *روض الجنان* درباره توبه کردن جوانی مست از خمر و معاصی بر دست ذوالنون مصری از زبان وی آورده است که: «[آن جوان مست] از خواب در آمد، بر دست من توبه کرد» (ابوالفتوح رازی ۱۴۰۸ق: ۲۲۸-۲۲۹).

شیخ ابوسعید ابوالخیر در راه طوس در دیه رفیقان نزول می‌کند و بر آن است تا به خانه رئیس ده رود. از سویی رئیس ده «سر همه راهزنان است و سیم او از همه حرام‌تر است و پیوسته خمر خورد و در همه سرای، او یک جامه نمازی نیابد که شیخ بر روی نشیند». رئیس ده را خیر کردند، دل مشغول شد، زیرا «هیچ چیز حلالی نداشت که فرمایش شیخ و صوفیان برد». والده مصلحه او جفتی

دست‌اورنجن را که از میراث حلال به یادگار داشت «به پسر داد و گفت: شیخ به خانه تو بر بصیرت این لقمه حلال می‌آید. رئیس آن بستد و در وجه میزبانی شیخ خرج کرد.» و چون [رییس ده] شیخ را بدید و «سخن شیخ را بشنید بر دست شیخ توبه کرد و بیشتر از اهل آن دیه بر دست شیخ از فساد و راهزدن توبه کردند.» (محمد بن منور ۱۳۸۶: ۱۷۴-۱۷۶)

در *نفحات الانس* درباره عبدالقادر جیلی آمده است:

مهر ایشان [= راهزنان] گفت: چندین سال است که من در عهد پروردگار خود خیانت کرده‌ام و بر دست من [= عبدالقادر جیلی] توبه کرد. پس اصحاب وی همه بر دست من توبه کردند... و اول تایبان بر دست من ایشان بودند. (جامی ۱۳۸۶: ۵۰۸)

۲- تشرّف به دین

در میان دین‌داران، افزون بر آن که رسم است برای ترک معاصی نزد عالم دینی [= پیر یا شیخ] بروند، برای شرفیاب شدن به دین و دین آوردن نیز مراجعه به پیر و توبه کردن بر [به] دست وی را نیز ضروری می‌دانند و چنانکه پیشتر گذشت، توبه کردن بر [به] دست کسی و تشرّف به دین، ریشه در دوران حضرت عیسی (ع) و پیروان او دارد.

در *کشف‌المحجوب* عبارتی که در ذکر توبه کردن حیب عجمی بر دست حسن بصری آمده است، عصاره و تلفیقی است از تمامی باورهای دین‌داران و متصوفه از این آیین؛ زیرا هم به توبه حیب از ربا و فساد اشاره دارد و هم تصریح دارد که وی به دست حیب عجمی به دین اسلام و مشرب تصوف مشرف گردیده است:

حیب العجمی... اندر مرتبه‌گاه مردان قیمتی و خطری عظیم داشت. توبه وی ابتدا بر دست خواجه حسن بصری بود. وی اندر اول عهد ربا دادی و فساد کردی. (هجویری ۱۳۸۴: ۱۳۵)

۳- در میان دین‌داران «توبه کردن بر دست پیر» معادل «بیعت کردن» نیز به

کار رفته است:

به مکه اندر پیری بود علوی نیک‌مرد، نام وی محمدبن جعفر... علویان مر او را گفتند: ما بر دست تو توبه کنیم و بر مذهب تو رویم و فرمان تو کنیم، تا آن پیر به میان خلق بیرون آمد و ایشان او را بیعت کردند و اهل مکه را به بیعت او خواندند. (بلعمی ۱۳۷۳، ج ۴: ۱۲۳۴)

توبه کردن در میان حکومتیان

دایره کاربرد «توبه کردن بر دست...» منحصر به خانقاهیان و دین‌داران نیست. در دربارهای خلفا و حکومتیان نیز این رسم و آیین وجود داشته است. در حکایتی از قابوسنامه، معتصم، خلیفه عباسی از دست مجرمی برای ترک خطا و جرم توبه گرفته است:

وقتی معتصم مجرمی را پیش خویش گردن همی فرمودن زدن. این مرد گفت: ای امیرالمؤمنین به حق خدای تعالی و به حق رسول(ص) که نخست مرا به یک شربت آب مهمان دار وانگه هر چه خواهی بفرمای که سخت تشنه‌ام. معتصم بر حکم سوگند فرمود که او را آب دهد. مرد آب بخورد و گفت: مهمان تو بودم بدین یک شربت آب، اکنون اگر به طریق مردمی مهمان کشتن واجب کند، تو مرا بفرمای کشتن و اگر نه عفو کن تا بر دست تو توبه کنم. معتصم گفت راست گفتی، حق مهمان بزرگ است، ترا عفو کردم، توبه کن که پس ازین چنین حرکت خطا نکنی. (کیکاووس بن وشمگیر ۱۳۸۳: ۷۵ با تلخیص)

توبه کردن بر [به] دست... در ادبیات رندانه و قلندری

نهضت رندان و قلندران، معرف یک رشته واکنش درونی بود در دنیای تصوف. واکنش در مقابل تمایلاتی که در سراسر تاریخ تصوف، آن جریان را که خود عصیانی بر ضد آداب و رسوم بود، دوباره به جانب آداب و رسوم می‌برد. طرفه آنست که این نهضت، در عین آنکه بیشتر به صورت واکنش بر ضد قیود و حدود مترسمان آغاز می‌شده است، در اندک زمان باز به آداب و قیود تازه‌ای پای‌بند می‌گشته است. (زرین‌کوب ۱۳۶۳: ۳۷۸-۳۷۹)

شیخ شهاب‌الدین سهروردی در عوارف‌المعارف قلندران را چنین معرفی می‌کند:

قلندران... نام خود قلندر کنند و مست باشند و خرق عادت کنند و مجالست و مخالطت خلق، کم کنند و ایشان را اعمال بدنی [= اعمال عبادی] کم باشد و در نوافل شروع کم کنند. و ایشان را هیچ لذتی و راحتی نباشد از لذات و راحت دنیا، با آنکه شرع، رخصت داده باشد که بدان تعیش کنند و در بند ادخار و جمع مال و لباس و مساکن و املاک نباشند و به آن ذوقی که می‌یابند از دل قانع شده باشند و بر آن اقتصار کرده و در طلب زیادتی سعی نکنند. (سهروردی ۱۳۸۴: ۳۰)

از آنجا که اساس طریقت و عمل رندان و قلندران، عبارت بوده است از ترک تعلق و حتی ترک هرگونه تقید به آداب و رسوم جاری (زرین‌کوب ۱۳۶۳: ۳۶۰)، بنابراین طبیعی است اگر ادبیات رندانه و قلندری از دیر باز به تمام تابوها پشت پا زند و آنها را نادیده انگارد و بدین سبب است که پیر خانقاه در زبان رندان و قلندران جای خود را به پیر خرابات و میخانه داده است؛ محراب به مصطبه تبدیل شده و صنم باده‌فروش و خمّار، برای رهایی و شاید مبارزه با ریا و فساد زمانه، جایگزین همه تابوهای شناخته شده گردیده‌اند.

رند قلندری نیز همانند خانقاهیان و دین‌داران - که برای توبه کردن دست در دست پیر می‌نهند - در حضور پیر و بر دست او بایستی توبه کند، اما پیر رند قلندر، صنم باده‌فروش و خمّار و شاهد است:

کرده‌ام توبه به دست صنم باده‌فروش که دگر می‌نخورم بی‌رخ بزم‌آرایی
(حافظ ۱۳۸۴: ۳۴۹)

گاه توبه کردن بر دست پیر خرابات برای پذیرش مسلک و باورهای اوست:
به دست پیر خرابات توبه کرده حزین که مست از در میخانه خرقه‌پوش آمد
(حزین لاهیجی ۱۳۷۴: ۱۸۹)

و گاه «توبه کردن بر دست...» برای گرایش و اقبال به شراب و می‌گساری است:
ناموس و ننگ را به می ارغوان دهیم در دست عشق توبه ز زهد ریا کنیم
(فیض کاشانی ۱۳۵۴: ۲۹۸)

گر ز دست توبه‌ام پیمانه عشرت شکست توبه‌گویان دست عهدهم باز در دست سیوست
(محتشم کاشانی ۱۳۷۸: ۱۵۷)

توبه از توبه بر دست کسی: اعراض کردن از توبه

در زیر مجموعه همین ادبیات مغانه و قلندری است که شخص توبه‌کار، از توبه خود به دست خمار یا شاهد زیباروی توبه می‌کند تا از سر پیمان بگذرد و دگرباره بر سر پیمان رود:

گر آن ساقی که مستان راست هشیاران بدیدندی ز توبه توبه کردندی چو من بر دست خماران
(سعدی ۱۳۸۱: ۵۲۶)

ز تو خواهم ازین نوبت ز توبه توبه‌ای کلی به دست شاهدان کردن، ز دست زاهدان رستن
(سلمان ساوجی ۱۳۷۱: ۴۷۰)

توبه کردن بر [به] دست... در معنای کنایی

گسترده‌ترین حوزه کاربرد این ترکیب در مفهوم کنایی است. در پاره‌ای موارد، عبارت «توبه کردن بر دست...» به نوعی، متضمن مفهوم کنایی سوگند خوردن همراه با تعهد است، به گونه‌ای که گویا شخص توبه‌کار متعهد انجام کاری یا ترک ارتکاب عملی است. در مواردی دیگر، عبارت یادشده مفهوم پیشمانی را منعکس می‌کند و گاه نیز معنای عذرخواهی از آن مستفاد می‌گردد.

۱- مفهوم کنایی سوگند خوردن و تعهد در قبال امری، بی‌آنکه دلالتی بر معنای قاموسی یا شاید آنچه نزد ارباب متصوفه و دینداران وجود دارد، مورد نظر باشد.

در تذکرة‌الاولیاء در ذکر احوال ابو حفص حداد آمده است که ابتدا بر کنیزکی عاشق بود. نزد جهودی جادوگر رفت تا تدبیر کار او کند. جهود او را گفت که «ترا چهل روز هیچ طاعت و عمل نیکو نباید کرد». ابو حفص نیز چنین کرد، اما «در راه که می‌آمد، سنگی از راه به پای باز کناره افگند تا کسی برو نیفتد»؛ بنابراین طلسم جادوگر جهود باطل شد و مراد میسر نشد. «جهود گفت میازار خداوندی را که تو چهل روز فرمان او ضایع کنی و او از کرم این مقدار رنج تو

ضایع نکرد. آتشی از این سخن در دل ابوحفص پدید آمد و چندان قوت کرد که بوحفص به دست جهود توبه کرد.» (عطار ۱۳۲۲ ق، ج: ۱: ۳۲۳)

شاعران فارسی‌زبان نیز همین مفهوم تعهد و ترک گناه را در نظر داشته‌اند:

در عشق تو کارم به هوس برناید گر جان به لب آید آن نفس برناید
گفتم نفسی به دست تو توبه کنم گر جان به لب آید آن نفس برناید
(عطار ۱۳۷۵: ۲۲۳)

که من توبه کردم به دست تو بر که گرد فضولی نگردم دگر
(سعدی ۱۳۸۱: ۳۰۵)

تا به کنون اگر سرم داشت هوای دیگری دست بیار تا از آن توبه کنم به دست تو
(اوحدی مراغه‌ای ۱۳۷۵: ۳۳۳)

پدر به دست خودم توبه می‌دهد وین کار [=عاشقی] به اختیار من رند بی سر و پا نیست
(سلمان ساوجی ۱۳۷۱: ۳۸۹-۳۹۰)

و گویا محتشم کاشانی آخرین شاعری است که به این رسم اشاره دارد:

عروس ملک چون می‌بست پیمان وفا با تو به دست عهدهت اول توبه کرد از سست پیمانی
(محتشم کاشانی ۱۳۷۹: ۳۶۵)

۲- اظهار ندامت و پشیمانی

چنانکه پیشتر ذکر شد، ندامت و پشیمانی درونی توبه‌کار از گناهی که مرتکب شده، در محضر شیخ و با توبه‌کردن بر دست او به ظهور می‌رسیده است. در این حالت که همراه با تعهد از ارتکاب گناه بوده است، شخص توبه‌کار با توبه‌کردن بر دست پیر [یا شیخ]، ندامت و پشیمانی خود را در حضور پیر اعلام می‌داشته است. جامی در *نفحات الانس* از «توبه کردن بر دست شیخ»، همین مفهوم ندامت و پشیمانی را در نظر دارد:

شیخ عبدالقادر روی به وی [= شیخ صدقه] کرد و گفت: یکی از مریدان من از بیت‌المقدس به اینجا به یک گام آمده است و بر دست من توبه کرده. شیخ صدقه گفت: کسی که از بیت‌المقدس به یک گام به بغداد آید، وی را از چه توبه باید کرد؟ شیخ گفت: وی توبه می‌کند از آن که دیگر در هوا نرود. (جامی ۱۳۸۶: ۵۱۲ با تلخیص)

۳- در مفهوم عذرخواهی

واضح است که یکی از علامات توبه، گذشته از پشیمانی و ندامت، عذری است که توبه‌کار در قبال خطای مرتکب‌شده بر ذمه می‌گیرد. هرچند عنصر پشیمانی نیز در این دست دادن و توبه‌کردن وجود دارد، اما مفهوم عذرخواهی بسیار پررنگ‌تر است و محوریت دارد.

در مصیبت‌نامه عطار، در ضمن حکایتی سائلی بر حاتم خرده می‌گیرد که روزی هر روزه خود را از کجا به دست می‌آورد و حاتم پاسخ می‌دهد که «هست قوت من ز انبان خدای». باز آن مرد به حاتم تعریض می‌کند و در نهایت پرسش و پاسخی که میان آنها رد و بدل می‌شود، سائل از گفته‌ی خویش پشیمان می‌شود و به عنوان عذرخواهی به دست حاتم توبه می‌کند:

عاقبت بر دست حاتم بازگشت توبه کرد و همدم و همراز گشت^(۷)
(عطار ۱۳۸۶: ۱۸۲)

معرفی برخی آیین‌های مرتبط با «دست»

افزون بر توبه کردن، آیین‌های دیگری نیز با محوریت «دست» در میان مردم رواج داشته است. هر چند این آیین‌ها نیز همانند توبه ریشه در فرهنگ بشری دارند، اما به سبب محدود بودن حوزه استعمال، رفته رفته به دست فراموشی سپرده شده‌اند. مهم‌ترین این آیین‌ها عبارتند از:

توبه شکستن بر دست...

همان‌گونه که برای توبه کردن بایستی به پیر و... مراجعه کرد و توبه را بر دست وی و در حضور او انجام داد، آن‌گونه که پیداست توبه شکستن نیز بر دست کسی و در حضور او انجام می‌شده است:

بر دست تو توبه‌ها شکستیم بر تن ز تو جامه‌ها دریدیم
(انوری ۱۳۷۶: ۱۹۶)

و نیز:

بر من مشکن بیش که من توبه شکستم زان دست که صد قلزم ازو یک شمر آید
(انوری ۱۳۷۶: ۱۴۰)

زنار بستن بر [از] دست...

زنار کمربندی چهار تکه بوده که مسیحیان به کمر می‌بستند تا بدین وسیله از مسلمانان باز شناخته شوند. عمل «زنار بستن» نیز «بر دست کسی» انجام می‌پذیرفته است. این آیین همانند «توبه کردن بر دست...» در ادبیات فارسی انعکاس یافته و شاعران فارسی‌زبان اشاره‌هایی به این رسم داشته‌اند:

گهی زلفش به دست خود شکستن گهی بر دست او زنار بستن
(فخرالدین اسعد گرگانی ۱۳۳۷: ۲۹۶)

و سعدی با ایهام [۱- به وسیله تو، به دست تو؛ ۲- به امید رها شدن از تو، تقریباً معادل «از دست» در عبارت «از دست کسی به فغان آمدن»]:

عاشق ز سوز درد تو فریاد در نهاد مؤمن ز دست عشق تو زنار برگرفت
(سعدی ۱۳۸۱: ۴۱۰)

و امیرخسرو دهلوی چنین گفته است:

تو خود را گر نمی‌دانی مسلمان گو بدان باری مرا نزدیک شد کز دست تو زنار بریندم
(امیرخسرو دهلوی ۱۳۸۰: ۵۷۰)

مسلمان شدن بر [به] دست...

چنان مرسوم بوده است که غیر مسلمانان و کسانی که می‌خواستند به اسلام مشرف شوند، بایستی به عالمان دینی مراجعه می‌کردند و بر دست آنان و در حضور ایشان اسلام می‌آوردند؛ مشابه آنچه پیشتر ذکر شد و بولس بر دست عیسی (ع) توبه کرد و دین ترسایی گرفت. در اسرارالتوحید در این باره آمده است: آورده‌اند که چون شیخ ما، ابوسعید، به نیشابور بود، بسیار جهودان و ترسایان بر دست شیخ

ما مسلمان می‌شدند، و همگنان را از ائمه نیشابور می‌بایست که بر دست ایشان نیز کسی مسلمان شود؛ شیخ امام بومحمد جوینی وکیلی جهود داشت، پیوسته او را به اسلام دعوت می‌کرد و می‌گفت: می‌باید که تو بر دست من مسلمان شوی تا من همه عمر مصالح تو تکفل کنم. (محمد بن منور ۱۳۸۶: ۱۳۱)

و نیز:

به دست او چو شیطان شد مسلمان به زیر پای او شد سایه پنهان
(حزین لاهیجی ۱۳۷۴: ۲۷۷)

«فضل بن سهل... در اول دین گبری داشت. بر دست یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد.» (مستوفی ۱۳۶۴: ۳۰۸)

دست عهد و سوگند خوردن

در این کاربرد، دست دادن و عهد بستن، مفهومی معادل سوگند خوردن و تعهددادن دارد:

نه دست عهد گرفتی که پای وصل بدارم؟ به چشم خویش بدیدم خلاف هر چه بگفتی
(سعدی ۱۳۸۱: ۵۵۵)

خرقه [جامه] پوشیدن از دست...

در تاریخ تصوف، مبتدیان پس از طی مراحل و کسب مقاماتی، از دست شیخ خرقه می‌پوشیدند و به‌طور رسمی مرید شیخ می‌شدند. رسم «خرقه پوشیدن از دست پیر» در سلسله انتساب‌های خانقاهی اهمیت و اعتبار والایی داشت، تا بدانجا که اعتبار درویش را به پیری می‌دانسته‌اند که از دست او خرقه می‌گرفته است. در *اسرارالتوحید* در این باره آمده است:

صوفیان درویشی را که ندانند، چون در خانقاهی آید و یا خواهد که با جمعی از درویشان هم‌صحبت شود، از وی پرسند که پیر صحبت تو کی بوده است و خرقه از دست کی داری؟ و این دو نسب در میان این طایفه نیک معتبر بود. (محمد بن منور ۱۳۸۶: ۴۶)

به گواهی محمد بن منور، ابوسعید ابوالخیر دوبار خرقة گرفته است؛ یک بار از دست شیخ بو عبدالرحمن السلمی:

و شیخ ما خرقة از دست شیخ بو عبدالرحمن السلمی دارد^(۹) و او از دست بلقسم نصرآبادی دارد و از دست شبلی و او از دست جنید و او از دست و او از دست سری سقطی و او از دست معروف کرخی و او از دست جعفرالصادق و او از دست پدر خویش محمدالباقر و او از دست پدر خویش امیرالمؤمنین زین العابدین و او از دست پدر خویش امیرالمؤمنین حسین و او از دست پدر خویش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی ... عنهم اجمعین و او از دست مصطفی (ص). (محمد بن منور ۱۳۸۶: ۳۲-۳۳)

و دیگر بار از دست بلعباس قصاب:

شیخ بوسعید گفت: شیخ بلعباس به دست مبارک خویش پیراهن خود در ما پوشید و این دوم خرقة بود که شیخ ما فراگرفت. (همان: ۴۵)

و شیخ بلعباس قصاب نیز خرقة از دست محمد بن عبدا... الطبری داشته است:

و شیخ بلعباس قصاب، خرقة از دست محمد بن عبدا... الطبری داشت و او از دست بومحمد جریری و او از دست جنید و او از دست سری سقطی و او از دست... (همان: ۴۹)

صائب تبریزی نیز در این باره سروده است:

گوهر من خرقة از دست صدف پوشیده است تیغ بر سر می خورم گوهر به دامن می‌دهم
(صائب تبریزی ۱۳۸۷: ۲۶۲۴)

و سرانجام سعدی شیرین سخن در این حوزه نیز مانند دیگر حوزه‌ها - چنان که شیوه مرسوم اوست - گوی سبقت را از همگنان ربوده است و در تصویری بدیع، حلاوت معشوق را حسن تعلیلی شاعرانه برای غسلی پوشیدن زنبور و زنار بستن او بر دست معشوق می‌داند و به این ترتیب هر دو آیین «غسلی پوشیدن بر دست...» و «زنار بستن بر دست...» را با استفاده از واژه «دست» با هم به استخدام گرفته است:

این حلاوت که تو داری نه عجب کز دست غسلی دوزد [ظ: پوشد] و زنار بندد زنبور
(سعدی ۱۳۸۱: ۴۶۹)

بیعت کردن بر دست کسی

معمول‌ترین و شایع‌ترین آیینی که «دست» در هسته مرکزی آن قرار دارد، بیعتی است که در حضور کسی و بر دست وی انجام می‌گیرد. بر این اساس، شخصی که می‌خواهد به دین وارد شود و گردن نهادن بر شریعت را بپذیرد، ملزم می‌شود در محضر رسول خدا (ص) یا نایب وی و یا حتی عالم دینی با دست نهادن در دست وی، شریعت مبین را عهده‌دار شود. البته گاه بیعت کردن به منزله تجدید عهدی است که شخص پیشتر بسته و برای تأیید ارادت خویش تجدید بیعت می‌نماید.

۱- بیعت کردن و دین آوردن

گویا سابقه دست در دست کسی نهادن و دین آوردن به قرن‌ها پیش از ورود اسلام به ایران بازمی‌گردد. هر چند در منابعی که از دوران ایران باستان به یادگار مانده‌اند، اثری از این رسم و آیین وجود ندارد، اما فراوانی آن در متون بازمانده از دو قرن اول اسلام و به ویژه در تواریخی که در شرح حال و سیره حضرت رسول (ص) به رشته تحریر در آمده‌اند، حاکی است از قدمت این رسم در شبه جزیره عربستان و ایران و سایر بلاد. برای مردمی که می‌خواستند به اسلام بگردند، دست در دست رسول خدا نهادن و اسلام آوردن امری بدیهی و معمول به نظر می‌رسید؛ به عنوان نمونه:

پس پیغمبر دست دراز کرد بیعت را، و نخستین کسی که دست به دست پیغمبر زد، ابن معرور بود. (بلعمی ۱۳۷۳، ج ۳: ۷۷)

و نیز:

دستم به کف دست نبی داد به بیعت زیر شجر عالی پر سایه مثمر
(ناصرخسرو ۱۳۷۸: ۵۱۳)

۲- بیعت و تمکین کردن

گاه بیعت کردن با کسی برای تشریف به دین نیست، بلکه وسیله‌ای است برای پذیرفتن تحکم امیر یا خلیفه‌ای و یا تمکین از فرمان شخصی که با او بیعت

می‌کنند، چنانکه در خلافت حضرت علی (ع) و بیعت کردن مسلمین به دست آن حضرت آمده است:

زیر را و طلحه را هر دو بیاوردند پیش علی (ع) و علی (ع) گفت مرا اندرین کار رغبتی نیست و مسلمانان بی‌امام مانده‌اند، هر که از شما خواهید دست باز کنید تا من او را بیعت کنم. و از همه تو شایسته‌ای طلحه، دست باز کن تا تو را بیعت کنم. طلحه گفت: معاذالله، آنجا که تو باشی و فضل و سابقت تو، من که باشم؟ مالک‌الاشتر دست علی (ع) باز کرد و نخستین کسی که دست به دست علی زد، طلحه بود.^(۱۰) (بلعمی ۱۳۷۳، ج ۳: ۶۰۷)

بیعتی که حاکم مدینه و به تبع وی عبید... بن زیاد مأمور بودند از سوی یزید بن معاویه از حضرت حسین (ع) بگیرند، به منظور دین آوردن امام (ع) نبود، بلکه ناظر بر پذیرش حکمرانی و خلافت یزید بر جهان اسلام آن روزگار بود: ... عبیدالله [یزید] گفت: هیچ سود ندارد، تا [حسین (ع)] سوی من نیاید و دست به دست من نهد به بیعت، قبول نکنم.^(۱۱) (همان، ج ۴: ۷۰۵)

در دربارهای پادشاهان نیز بیعت کردن بر دست ملک در حکم قبول سروری و زمامداری او بوده است، چنانکه در مرزبان‌نامه می‌خوانیم: «چون شروین درگذشت، بیعت ملک بر پسر مهترین کردند.» (سعدالدین وراوینی، بی تا: ۱۲)

۳- بیعت کردن و عهد بستن

در موارد یادشده، هرچند بیعت کردن به نوعی، عهد و پیمان بستن را نیز متضمن است، اما در بعضی موارد بیعت کردن تنها مفهوم کنایی عهد و پیمان بستن را برمی‌تابد. برای نمونه در تذکرة‌الاولیاء از زبان حضرت صادق (ع) می‌خوانیم:

بیاید تا بیعت کنیم و عهد ببندیم که هر که از میان ما در قیامت رستگاری یابد، همه را شفاعت کند. (عطار ۱۳۲۲ق: ۱۲)

که بیعت کردن و عهد بستن مترادف و معادل یکدیگرند.

در شرفنامه نظامی در «ذکر خواستاری و نکاح اسکندر و روشنک»، بیعت

معادل عهد و پیمانی که دو همسر در هنگام عقد زناشویی می‌بندند، آمده است:
در آن بیعت از بهر تمکین او به ملک عجم بست کابین او
(نظامی گنجوی ۱۳۸۰: ۱۱۹)

و بالاخره بیعت در معنای عهد و پیمان، که با سوگند خوردن در هنگام
پیمان‌بستن ارتباط می‌یابد:

آمد بر من گشت زهی یار وفادار بس زود شد این بیعت و سوگند فراموش
(عمق بخاری ۱۳۳۹: ۱۷۳)

نتیجه

توبه دو وجه بیرونی و درونی دارد. وجه درونی که انعکاس آن را در بیشتر متون
صوفیه شاهدیم بر مبنای ندامت دل از ارتکاب گناه است. شخص تائب به درگاه
خداوند توبه می‌کند و پروردگار نیز بنده خاطی را توفیق استغفار می‌دهد.

اما وجه بیرونی توبه، توبه‌ای است که شخص توبه‌کار مطابق رسم و آیین و
برای احیای حیثیت و ترمیم هویت اجتماعی، بر دست کسی انجام می‌دهد. این
وجه بیرونی که در عبارت «توبه کردن بر [به] دست کسی» انعکاس یافته، در میان
همه اқشار جامعه مورد توجه بوده است: در نظام خانقاه‌ها، در جامعه دین‌داران،
در میان حکومتیان، در ادبیات مغانه و قلندری و ...

در مجموع از مقایسه و بررسی شواهد موجود و ارائه شده در این مقاله
درمی‌یابیم که:

- ۱- توبه کردن بر دست شخصی موجب از اولین اصول ورود سالک به سلک
تصوف است.
- ۲- پیش از اسلام شرط ورود به سایر ادیان نیز به شکل «توبه کردن بر دست
کسی» نمود یافته است.
- ۳- در قرن اول اسلام، شرط تشرّف به دین، افزون بر بیعت بر دست

حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (س)، به شکل «توبه کردن بر دست کسی» نیز بروز یافته است.

۴- استعمال این ترکیب در کتاب‌هایی مانند *قابوس‌نامه* نشان می‌دهد که از همان آغاز رشد خانقاه‌ها در سده‌های چهارم و پنجم، این ترکیب در دربار سلاطین استعمال می‌شده و در همان دوره معنای کنایی و مجازی از آن استنباط می‌شده است و چنین نبوده که ابتدا صوفیان آن را در معنای مصطلح خود به کار گیرند و در ادوار بعد به دلیل فراوانی کاربرد، در معنای کنایی کاربرد یابد؛ بلکه رشد و تکامل این رسم و آیین در درون و بیرون خانقاه‌ها همزمان و یکنواخت و یکسان بوده است.

پی‌نوشت

- (۱) بعضی قوامیس عرب مانند *منتهی‌الارب*، *لسان‌العرب*، *اقرب‌الموارد* و *الصحاح فی اللغة* توبه را «رجوع از معصیت» معنی کرده‌اند؛ حال آنکه معنای لغوی توبه «رجوع» است؛ چنانکه در قرآن کریم ضمن آیات گوناگون، توبه درباره‌ی خدای تعالی نیز به کار رفته است و درباره‌ی پروردگار رجوع از معصیت معنی ندارد؛ چنانکه در آیه شریفه «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (طه: ۲۰-۱۲۲) آمده است (بیضاوی ۱۴۱۸ق، ج: ۳، ۱۰۱). و نیز نک: محمد بن حسن طوسی، بی‌تا، ج: ۵، ۳۱۴؛ نحاس ۱۴۲۱ق، ج: ۵، ۴۳.
- (۲) ارکان توبه سه چیز است: پشیمانی در دل، عذر بر زبان و بریدن از بدی و بدان (خواجه عبدا... انصاری ۱۳۸۸: ۱۰۷). برای آگاهی از شرایط و آداب و نیز احوالات سه‌گانه و مقامات نک: غزالی طوسی ۱۳۶۱، ج: ۲، ۳۱۷ به بعد؛ عبدالقاهر السهروردی، *عوارف المعارف*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۳ ق: ۴۸۷؛ ابی نصر سراج طوسی، *اللمع فی التصوف*، به تصحیح رنولد الن نیکلسون، لیدن، بریل، ۱۹۱۴ م: ۴۳؛ قطب‌الدین اردشیر العبادی، *صوفی‌نامه*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷: ۵۰-۵۵؛ عزالدین محمود کاشانی ۱۳۸۱: ۳۶۶ به بعد؛ قشیری ۱۳۸۵: ۱۳۶-۱۴۵؛

هجویری ۱۳۸۴: ۴۲۹-۴۳۷.

(۳) شمس تبریزی می‌گوید: «این استغفارک رسمی اعتباری ندارد که هزار حدیث بکنند سپس پیش آرند شکم که ربنا ظلمنا استغفارک کردیم» (شمس تبریزی ۱۳۵۶: ۲۱۰). توبه وقتی مقبول است که با ترک جدی اعمال زشت و ناشایست همراه باشد. مولانا در دیوان شمس درباره توبه می‌گوید:

مشو نومید از ظلمی که کردی که دریای کرم توبه‌پذیر است
گناهت را کند تسیح و طاعت که در توبه‌پذیری بی‌نظیر است
شکسته باش و خاکی باش اینجا که می‌جوید کرم هر جا فقیر است
(مولوی ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۰۸)

همچنین در مثنوی می‌گوید:

خوی بد در ذات تو اصلی نبود کز بد اصلی نیاید جز جحود
آن بد عاریتی باشد که او آرد اقرار و شود او توبه‌جو
(مولوی، بی تا، ج ۲: ۴۸۰-۴۸۱)

(۴) بسنجید با عبارت کشف‌المحجوب که در ذکر حبیب عجمی آمده است: «خدای - عز و جل - به کمال لطف خود او را توبه نصح داد و توفیق ارزانی داشت تا به درگاه وی - جل جلاله - بازگشت و لختی از علم پیاموخت از حسن.» (هجویری ۱۳۸۴: ۱۳۵)

(۵) دست با ایهام: هم به معنای «توبه کردن بر دست پیر» و هم مفید معنای «آن‌گاه که بتوانی به توبه دست بیازی و بدان اقبال کنی».

(۶) در الکافی در «باب ستر الذنوب»، دو حدیث در این باره آمده است:

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْعَبَّاسِ مَوْلَى الرُّضَا (ع) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْمُسْتَرُّ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً وَالْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَرُّ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَنْدَلٍ عَنْ يَاسِرٍ عَنِ الْإِسْعَاقِ بْنِ حَمْرَةَ عَنِ الرُّضَا (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمُسْتَرُّ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً وَالْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَرُّ بِهَا مَغْفُورٌ لَهُ (کلینی ۱۳۶۵، ج ۲: ۴۲۸)

و در وسایل‌الشیعه ذیل «باب وُجُوبِ سِتْرِ الذُّنُوبِ وَ تَحْرِيمِ التَّظَاهَرِ بِهَا» آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ الْعَبَّاسِ مَوْلَى الرِّضَا (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْمُسْتَرَّ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سُبْعِينَ حَسَنَةً وَالْمُذِيْعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَرَّ بِالسَّيِّئَةِ مَعْفُورٌ لَهُ».

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي ثَوَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) يَقُولُ وَذَكَرَ مِثْلَهُ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَنْدَلٍ عَنْ يَاسِرِ بْنِ أَيْسَعِ بْنِ حَمَزَةَ عَنْ الرِّضَا (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَذَكَرَ نَحْوَهُ» (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶: ۶۳)

(۷) شواهدی که در این مقاله در باره «توبه کردن بر [به] دست کسی» ذکر شد، همه از منابع فارسی استخراج شده‌اند. در ادبیات عرب نیز «تاب علی ید...» که مفهومی معادل «توبه کردن بر دست...» دارد به تکرار آمده است؛ برای نمونه نک: ابن اثیر، عزالدین ۱۴۰۹ق. اسدالغابه فی معرفه الصحابه. بیروت: دارالفکر (ج ۴: ۶۰۴)؛ شمس‌الدین محمد بن احمد الذهبی. ۱۴۱۳ق. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالفکر (ج ۳۳: ۱۲۵، ۳۵۵، ج ۳۴: ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۸۴، ج ۳۹: ۹۶، ۹۹، ج ۴۰: ۲۵، ج ۴۲: ۲۹۱، ج ۵۱: ۹۶)؛ جریر طبری، ابوجعفر محمد. ۱۳۸۷ق. تاریخ الطبری. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث (ج ۱: ۴۰۷)؛ ابن العماد دمشقی. ۱۴۰۶ق. شذرات الذهب. تحقیق الأرنؤاؤوط. دمشق- بیروت: دارابن کثیر (ج ۶: ۳۳۲، ۳۴۶، ۵۳۸، ج ۹: ۸۴، ج ۱۰: ۲۷، ۲۸۲، ۵۹۹)؛ ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم. ۱۳۵۳. الغارات. تحقیق جلال الدین حسینی ارموی. تهران: انجمن آثار ملی (ج ۱: ۵۶)؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن. ۱۴۱۲. المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه (ج ۱۷: ۸۳، ج ۱۸: ۲۵۰).

(۸) برای آگاهی بیشتر نک: بلعمی ۱۳۷۳، ج ۳: ۷۵، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۵۸، ۳۹۵، ۵۷۵، ۵۹۴، ج ۴: ۱۲۰۷؛ نرشیخی ۱۳۶۳: ۲۸۷؛ مستوفی ۱۳۶۴: ۱۳۸، ۶۲۹، ۶۳۷، ۶۷۵، ۷۶۴؛ گردیزی، ابوسعید عبدالحی محمود. تاریخ گردیزی. تحقیق عبدالحی حبیبی. تهران:

س ۸- ش ۲۶- بهار ۹۱ _____ کرده‌ام توبه به دست صنم باده‌فروش... / ۲۱۳

دنیای کتاب (ص ۱۶۶، ۲۵۲، ۲۷۶، ۳۲۲، ۵۴۵، ۶۵۸)؛ رفیع‌الدین همدانی. ۱۳۷۷.
سیرت رسول‌الله. تحقیق اصغر مهدوی. تهران: خوارزمی (ج ۲: ۶۰۵)؛ منهاج سراج.
۱۳۶۳ (ج ۲: ۱۹۶)؛ ابن اعثم کوفی. ۱۳۷۲. الفتح. ترجمه محمد بن احمد مستوفی
هروی. تحقیق غلامرضا طباطبایی. ص ۵۱۲؛ ابوالمنذر هشام بن محمد الکلبی. ۱۳۶۴.
الاصنام. تحقیق احمد زکی باشا. القاهره. ترجمه محمدرضا جلالی‌نایینی. تهران: نشر نو.
ص ۱۲۶.

(۹) بسنجید با: «پیر ابوالفضل، ابوسعید را پیش ابوعبدالرحمن سلمی فرستاد تا از دست
او خرقه پوشید...» (عطار ۱۳۲۵ ق: ۳۲۶)

(۱۰) و نیز نک: بلعمی ۱۳۷۳، ج ۳: ۳۳۹-۳۴۱، ۳۴۹، ۵۷۲-۵۷۳، ۵۹۴-۵۹۵ و ۶۰۶.

(۱۱) و نیز نک: بلعمی ۱۳۷۳، ج ۴: ۸۷۳ و ۹۸۸.

کتابنامه

قرآن کریم.

آملی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۷۹ق. نفایس‌الغنون فی عرایس‌العیون. ج ۲. به تصحیح
ابراهیم میانجی. تهران: کتابفروشی اسلامیه.

ابوالفتوح رازی. ۱۴۰۸ق. روض‌الجنان. به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی
ناصر. ج ۱۳. مشهد: آستان قدس رضوی.

امیرخسرو دهلوی. ۱۳۸۰. دیوان. با مقدمه و تصحیح محمد روشن. تهران: نگاه.

انوری ابیوردی. ۱۳۷۶. دیوان. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی و
فرهنگی.

انوری، حسن. ۱۳۸۱. فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.

اوحدی مراغه‌ای. ۱۳۷۵. کلیات. با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی. تهران:
امیرکبیر.

بلعمی. ۱۳۷۳. تاریخنامه طبری. تحقیق محمد روشن. ج ۳ و ۴ و ۵. تهران: البرز.

_____. ۱۳۷۸. تاریخنامه طبری. تحقیق محمد روشن. ج ۱ و ۲. تهران: سروش.

۲۱۴ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ خیرا... محمودی - میثم حاجی‌پور

بیضاوی، عبدالله بن عمر. ۱۴۱۸ق. *انوار التنزیل و اسرار التأویل*. تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

تهانوی، محمدعلی. ۱۴۰۴ق. *کشاف اصطلاحات الفنون*. به تصحیح محمد وجیه المولوی و دیگران. کلکته: الیف.

تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. ۱۳۶۶. *غررالحکم و درر الکلم*. قم: دفتر تبلیغات جامی. ۱۳۸۶. *نفحات الانس*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: سخن.

جرجانی، سید شریف. ۱۹۷۱م. *تعریفات*. تونس: دارالتونسیه للنشر.

حافظ. ۱۳۸۴. *دیوان*. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار.

حزین لاهیجی، محمدعلی. ۱۳۷۴. *دیوان*. به تصحیح ذبیح الله جوکار. تهران: میراث مکتوب و نشر سایه.

خواجه عبد... انصاری. ۱۳۸۸. *صد میدان*. به تصحیح و تحشیه سرژ دوبورکوی. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.

راز شیرازی. ۱۳۸۳. *قوایم الانوار و طوابع الاسرار*. به تصحیح خیرالله محمودی. شیراز: نور.

زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۳. *جستجو در تصوف ایران*. تهران: امیرکبیر.

سعدالدین وراوینی. بی‌تا. *مرزبان‌نامه*. به تصحیح و تحشیه محمد بن عبدالوهاب قزوینی. لیدن: بریل.

سعدی. ۱۳۸۱. *کلیات*. بر اساس تصحیح و طبع محمدعلی فروغی و مقابله با دو نسخه معتبر دیگر. با تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهارس بهاءالدین خرمشاهی. تهران: دوستان.

سلمان ساوجی. ۱۳۷۱. *دیوان*. با مقدمه و تصحیح ابوالقاسم حالت. تهران: سلسله انتشارات ما.

سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد. ۱۳۸۰. *تفسیر سورآبادی*. به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: فرهنگ نشر نو.

سهروردی، شیخ شهاب‌الدین. ۱۳۸۴. *عوارف المعارف*. ترجمه ابومنصور بن عبدالؤمن

- اصفهانی. به اهتمام قاسم انصاری. تهران: علمی و فرهنگی.
- سیدای نسفی. ۱۳۸۲. *دیوان*. با تصحیح و تعلیق حسن رهبری. تهران: الهدی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۶. *چشیدن طعم وقت*. تهران: سخن.
- شمس تبریزی. ۱۳۵۶. *مقالات*. به تصحیح محمدعلی موحد. تهران: دانشگاه صنعتی شریف.
- شیخ حرعاملی. ۱۴۰۹ ق. *وسایل الشیعه*. قم: مؤسسه آل‌البیت.
- شیخ عباس قمی. ۱۳۸۲. *مفاتیح‌الجنان*. قم: رواق اندیشه.
- صائب تبریزی. ۱۳۸۷. *دیوان*. ج ۵. به کوشش محمد فهردان. تهران: علمی و فرهنگی.
- عزالدین محمود کاشانی. ۱۳۸۱. *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*. تصحیح، مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی. تهران: هما.
- عطار نیشابوری. ۱۳۲۲ ق. *تذکره‌الاولیاء*. به سعی و اهتمام و تصحیح رنولد الن نیکلسون. ج ۱. لیدن: بریل.
- _____ . ۱۳۲۵ ق. *تذکره‌الاولیاء*، به سعی و اهتمام و تصحیح رنولد الن نیکلسون. ج ۲. لیدن: بریل.
- _____ . ۱۳۷۵. *مختارنامه*. تصحیح و مقدمه از محمدرضا شفیع کدکنی. تهران: آگه.
- _____ . ۱۳۸۶. *مصیبت‌نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی. تهران: سخن.
- _____ . ۱۳۸۳. *منطق‌الطیر*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی. تهران: سخن.
- عمیق بخاری. ۱۳۳۹. *دیوان*. با مقابله و تصحیح و مقدمه و جمع‌آوری سعید نفیسی. تهران: کتابخانه فروغی.
- عوفی، سدیدالدین. ۱۳۸۶. *جوامع‌الحکایات و لوازم‌الروایات*. با مقابله و تصحیح امیربانو مصفا. جزء اول از قسم دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۱۶ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ خیرا... محمودی - میثم حاجی‌پور

غزالی طوسی، ابوحامد. ۱۳۶۱. *کیمیای سعادت*. ج ۲. به کوشش حسین خدیو‌جم. تهران: علمی فرهنگی.

فخرالدین اسعد گرگانی. ۱۳۳۷. *ویس و رامین*. به اهتمام محمدجعفر محجوب. تهران: بنگاه نشر اندیشه.

فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۶۱. *شرح مثنوی شریف*. تهران: زوار.

فیض کاشانی. ۱۳۵۴. *کلیات*. با تصحیح و مقابله محمد پیمان. تهران: کتابخانه سنایی.

قرشی، علی اکبر. ۱۳۶۱. *قاموس قرآن*. قم: دارالکتب الاسلامیه.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن. ۱۳۸۵. *رساله قشیریه*. ترجمه ابوعلی عثمانی. با تصحیحات و استدرکات بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.

کیکاووس بن وشمگیر، عنصرالمعالی. ۱۳۸۳. *قابوس‌نامه*. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.

لاهیجی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۵. *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. تهران: زوار.

محتشم کاشانی. ۱۳۷۸. *کلیات*. به تصحیح و حواشی مصطفی فیضی کاشانی. ج ۱. تهران: حوزه سازمان تبلیغات اسلامی.

_____ . ۱۳۷۹. *دیوان*. به تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند. تهران: آگاه.

محمد بن حسن طوسی. بی تا. *التبیان فی تفسیر القرآن*. تحقیق احمد قصیر عاملی. بیروت: دارالتراث العربی.

محمد بن منور. ۱۳۸۶. *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.

مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۴. *تاریخ گزیده*. تحقیق عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

منهاج سراج. ۱۳۶۳. *طبقات ناصری*. تحقیق عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

مولوی. ۱۳۸۵. *کلیات شمس*. با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.

_____ . بی تا. *مثنوی معنوی*. به سعی و اهتمام و تصحیح رنولد الین نیکلسون. تهران:

مولی (افست از روی چاپ بریل).

رشیدالدین میبدی. ۱۳۸۲. کشف الاسرار و عدة الابرار. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.

کلینی. ۱۳۶۵. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

ناصرخسرو. ۱۳۷۸. دیوان. به تصحیح مجتبی مینوی. مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.

نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد. ۱۴۲۱ق. اعراب القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیه.

نرشخی، محمدبن جعفر. ۱۳۶۳. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر بن محمد بن نصرالقبای. تهران: توس.

تلخیص محمدبن زفر بن عمر. به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس.

نظامی گنجوی. ۱۳۸۰. شرفنامه. به تصحیح برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران.

هجویری، علی بن عثمان. ۱۳۸۴. کشف‌المحجوب. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: سروش.

Archive of SID

References

- Abolfat'h-e Rāzi. (1408 Lunar Calendar). *Rowzat Oljanani*. Ed by Mohammad Ja'far Yahaghi & Mohammad Mahdi Naseh. 13th Vol. Mashhad: Astan-e Ghods-e Razavi.
- Am'agh Bokhari. (1960/1339H). *Divān*. Ed., annotation, commentary, and compiling by Saeed Nafisi. Tehran: Ketabkhane-ye Forooghi.
- Amir Khosrow Dehlavi. (2001/1380H). *Divān*. Ed. and Commentary by Mohammad Roshan. Tehran: Negah.
- Amoli, Shamsoddin Mohammad. (1379 Lunar Calendar). *Nafayesh olfonun fi Aayesh oloyun*. 2nd Vol. Ed. by Ebrahim Mianji. Tehran: Ketab forooshi-e Eslamiyeh.
- Anvari Abiverdi. (1997/1376H). *Divān*. With the efforts of Mohammad Taghi Modarres Razavi. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Anvari, Hasan. (2002/1381H). *Farhang-e Bozorg-e Sokhan*. Tehran: Sokhan.
- Attār Neishāburi. (1322 Lunar Calendar). *Tazkeratol Owlia*. With the efforts and edition of Reynold Alleyne Nicholson. 1st Vol. Liden: Brazil.
- (1325 Lunar Calendar). *Tazkeratol Owlia*. With the efforts and edition of Reynold Alleyne Nicholson. 2nd Vol. Liden: Brazil.
- (1996/1375H). *Mokhtār Nāme*. Ed. and annotation by Mohammad Reza Shafi'ee Kadkani. Tehran: Agah.
- (1997/1386H). *Mosibat Nāme*. Commentary, edition and annotation by Mohammad Reza Shafi'ee Kadkani. Tehran: Sokhan.
- (2004/1383H). *Mantegh ot-teir*. Commentary, annotation and edition by Mohammad Reza Shafi'ee Kadkani. Tehran: Sokhan.
- Bal'ami. (1994/1373H). *Tārikhnāme-ye Tabari*. Research by Mohammad Roshan. Vols. 3, 4, and 5. Tehran: Alborz.
- (1999/1378H). *Tārikhnāme-ye Tabari*. Research by Mohammad Roshan. Vols. 1 and 2. Tehran: Soroush.
- Beizāvi, Abdollah Ibn Omar. (1418 Lunar Calendar). *Anvār oltanzil va asrār olta'vil*. Research by Mohammad Abdolrahman elmar'ashli. Beirut: Dar ol-ehya-e taras-el Arabi.
- Ezzodin Mahmood Kāshāni. (2002/1381H). *Mesbāh-ol Hedāyah va Meftāh-ol Kefāyah*. Ed., commentary, and annotation by Jalaloddin Homāyi. Tehran: Homā.
- Fakhroddin As'ad Gorgāni. (1958/1337H). *Vis va Rāmin*. With the efforts of Mohammad Ja'far Mahjoob. Tehran: Bongah-e Nashr-e Andisheh.
- Feiz Kāshāni. (1975/1354H). *Kolliyāt*. Ed. by Mohammad Peiman. Tehran: Ketabkhane-ye Sanāyi.
- Foroozānfar, Badiozaman. (1982/1361H). *Sharh-e Masnavi-e Sharif*. Tehran: Zavvār.

- Ghazāli Toosi, Abu Hāmed. (1982/1361H). *Kimia-ye Sa'ādat*. 2nd Vol. With the efforts of Hossein Khadiv Jam. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Ghoreshi, Ali Akbar. (1982/1361H). *Ghamoos-e Ghor'ān*. Ghom: Darol Kotob el-eslamiyyeh.
- Ghosheiri, Abdolkarim Ibn Havazan. (2006/1385H). *Resaleye Ghosheiriyyeh*. Tr. by Abu Ali Osmani. Ed. by Badiozzaman Foroozānfar. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Hāfez. (2005/1384H). *Divān*. With the efforts of Mohammad Ghazvini & Ghasem Ghani. Tehran: Zavvar.
- Hazin Lahidgi, Mohammad Ali. (1995/1374H). *Divān*. Ed. by Zabihollah Jowkār. Tehran: Miras-e Maktoob & Nashr-e Sāyeh.
- Hojviri, Ali Ibn Osman. (2005/1384H). *Kashfol Mahjub*. Commentary, ed. and annotation by Mahmood Abedi. Tehran: Soroush.
- Jāmi. (2007/1386H). *Nafahāt ol-ons*. Ed. commentary and annotation by Mahmood Abedi. Tehran: Sokhan.
- Jorjani, Seyyed Sharif. (1971/1350H). *Ta'rifāt*. Tunisia: Dar-ol Tunisiyyah Ielnashr.
- Keikavoos Ibn Voshmgir, Onsor-ol Ma'āli. (2004/1383H). *Ghābus Nāme*. With the efforts and edition of Gholamhossein Yusefi. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Khāje Abdollah Ansari. (2009/1388H). *Sad Meidān*. Ed. and annotation by Serge De Beaurecueil. With the efforts of Abdolkarim Jorbozedār. Tehran: Asatir.
- Koleini. (1986/1365H). *Alkāfi*. Tehran: Darol kotob el-eslamiyyeh.
- Lāhidgi, Shamsoddin Mohammad. (2006/1385H). *Mafātih Ol-e'jāz fi sharh-e Golshan-e Rāz*. Commentary, edition and annotation by Mohammad Reza Barzegar Khaleghi & Effat Kārbasi. Tehran: Zavvar.
- Meibodi, Rashidoddin. (2003/1382H). *Kashfol Asrar va Eddatol Abrar*. With the efforts of Ali Asghar Hekmat. Tehran: Amirkabir.
- Menhāj-e Serāj. (1984/1363H). *Tabaghāt-e Nāseri*. Research by Abdolhai Habibi. Tehran: Donyā-ye Ketab.
- Mohammad Ibn Hasan Toosi. (n.d.). *Attebian fi tafsir-el Ghor'ān*. Research by Ahmad Gheisar Ameli. Beirut: Dar-ol Taras-el Arabi.
- Mohammad Ibn Monavvar. (2007/1386H). *Asrār ot-Towhid fi maghāmāt al-Sheikh Abi Saeed*. Commentary and ed. by Mohammad Reza Shafi'ee Kadkani. Tehran: Agah.
- Mohtasham Kāshāni. (1999/1378H). *Kolliyyāt*. Ed. by Mostafa Feizi Kāshāni. 1st Vol. Tehran: Howze-ye Sazman-e Tablighat-e Eslami.
- (2000/1379H). *Divān*. Ed. and commentary by Akbar Behdarvand. Tehran: Agah.
- Mostowfi, Hamdollah. (1985/1364H). *Tārikh-e Gozideh*. Research by Abdolhossein Navayi. Tehran: Amirkabir.

- Mowlavi. (2006/1385H). *Kolliyāt-e Shams*. Ed. and annotation by Badiozzaman Foroozānfar. 1st Vol. Tehran: Tehran University Press.
- (n.d.). *Masnavi Ma'navi*. With the efforts and edition of Reynold Alleyne Nicholson. Tehran: Mola. (offset based on the version published in Brazil).
- Nahas, Abu Ja'far Ahmad Ibn Mohammad. (1421 Lunar Calendar). *E'erāb ol-Ghor'ān*. Beirut: Darol Kotob-e El-elmiyyeh.
- Narkhashi, Mohammad Ibn Ja'far. (1984/1363H). *Tarikh-e Bokhārā*. Tr. by Abu Nasr Ibn Mohammad Ibn Nasr-al Ghabavi. Abridged by Mohammad Ibn Zafr-ibn Omar. Ed. by Mohammad Taghi Modarres Razavi. Tehran: Toos.
- Naser Khosrow. (1999/1378H). *Divān*. Ed. by Mojtaba Minavi & Mehdi Mohaghegh. Tehran: Tehran University Press.
- Nezāmi Ganjavi. (2001/1380H). *Sharaf Nāme*. Ed. by Barat Zanjani. Tehran: Tehran University Press.
- Owfi, Sadidoddin. (2007/1386H). *Javāme-ol Hekāyāt va Lavāme-ol Revāyāt*. Ed. by Amirbanoo Mosaffā. Part 1 of 2. Tehran: Pazhoueshgāh-e Olum-e Ensāni va Motāle'āt-e Farhangy (Institute for Humanities and Cultural Studies).
- Owhedi Maraghe'ee. (1996/1375H). *Kolliyyāt*. Ed. and commentary by Saeed Nafisi. Tehran: Amirkabir.
- Rāz-e Shirazi. (2004/1383H). *Ghawayem ol-anvār va tavale'ol asrār*. Ed. by Kheirollah Mahmoodi. Shiraz: Noor.
- Sa'di. (2002/1381H). *kolliyyāt*. Based on Mohammad Ali Forooghi's edition and two more versions. Ed. annotation, and commentary by Baha'oddin Khorramshāhi. Tehran: Doostān.
- Sa'doddin Varavini. (n.d.). *Marzbān Nāme*. Ed. and annotation by Mohammad Ibn Abdolvahab Ghazvini. Liden: Brazil.
- Saeb Tabrizi. (2008/1387H). *Divān*. 5th Vol. With the efforts of Mohammad Ghahreman. Tehran: Elmi va Farhangy.
- Salman-e Sāvoji. (1992/1371H). *Divān*. Ed. and annotation by Abolghasem Hālat. Tehran: Selsele Enteshārāt-e mā.
- Seidaye Nasafi. (2003/1382H). *Divān*. Ed. and annotation by Hasan Rahbari. Tehran: Alhoda.
- Shafi'ee Kadkani, Mohammad Reza. (2007/1386H). *Cheshidan-e Ta'm-e Vaght*. Tehran: Sokhan.
- Shams-e Tabrizi. (1977/1356H). *Maghālāt*. Ed. by Mohammad Ali Movahed. Tehran: Daneshgah-e San'ati Sharif.
- Sheikh Abbas Ghomi. (2003/1382H). *Mafātih ol-janan*. Ghom: Ravagh-e Andisheh.
- Sheikh Hor Ameli. (1409 Lunar Calendar). *Vasayel ol-shi'e*. Ghom: Moassese-ye Al albeit.

Sohrevardi, Sheikh Shahaboddin. (1995/1384H). *Avāref ol-ma'āref*. Tr. by Abumansoor Ibn Abdolmo'men Esfahani. With the efforts of Ghasem Ansāri. Tehran: Elmi va Farhangi.

Soor Abadi, Aboo bakr Atigh Ibn Mohammad. (2001/1380H). *Tafsir-e Soor Abadi*. Ed. by Ali Akbar Saeedi Sirjani. Tehran: Farhang-e Nashr-e No.

Tahanavi, Mohammad Ali. (1404 Lunar Calendar). *Kashaf-e Estelahāt alfonun*. Ed. by Mohammad Vajih almolavi et al. Calcutta: Alif.

Tamimi Amadi, Abdolvahab Ibn Mohammad. (1987/1366H). *Ghorar olhekam va dorar olkalam*. Ghom: Tablighat.

The Holy Quran.

Zarrinkoub, Abdolhossein. (1984/1363H). *Jostojoo dar Tasavof-e Iran*. Tehran: Amirkabir.

Archive of SID